



نقد کتابهای علمی و تحقیقی

نوشته جورج سارتون
ترجمه کامران فانی

مقاله‌ای که می‌خوانید به قلم جورج سارتون (۱۸۸۴-۱۹۵۶) استاد و مورخ برجسته تاریخ علم است. سارتون در ۱۹۱۲ مجله ایزیس (Isis) و در ۱۹۳۶ مجله اوزیریس (Osiris) - هر دو در فلسفه و تاریخ علم - را تأسیس کرد و خود سالها سردبیری و ویراستاری این دو مجله را به عهده داشت. در این مقاله حاصل تجربیات خود را درباره شیوه‌های نقدنویسی بر کتابهای تحقیقی (learned books) آورده است. این مقاله نخستین بار در سال ۱۹۵۰ در مجله ایزیس (جلد ۴۱، ص ۱۴۹ تا ۱۵۸) به چاپ رسیده است.

پیش از آنکه از خود بپرسیم چگونه باید بر کتابی نقد نوشت، لازم است سؤال اساسی‌تری را مطرح کنیم: چگونه باید کتاب خواند؟ (در اینجا فقط به کتابهای تحقیقی می‌پردازیم؛ کتابهای تخیلی و ادبی را باید به نحوی دیگر خواند و نقد آنها نیز مسائل و مشکلات خود را دارد که فعلاً مورد نظر ما نیست.) برای کسب و حفظ اطلاعات چگونه باید کتاب خواند؟ انتخاب کتاب برای خواندن و در هر کتاب انتخاب اطلاعات مورد نیاز و ثبت این اطلاعات برای استفاده بعدی چگونه است؟

اگر پاسخ کامل به این پرسشها امکان داشت، یکی از مشکلات اساسی کار تحقیق حل می‌شد. متأسفانه امکان پاسخ دادن به این سؤالات مگر احتمالاً پس از تجربه دراز و آن هم تا جایی که مسأله را فقط برای خود ما حل کند وجود ندارد. حتی اگر هم وجود داشته باشد، این پاسخها برای کسانی که بیشترین نیاز را به آن دارند مفهوم و فایده بخش نخواهد بود.

البته می‌توان کتابی با عنوان «چگونه می‌شود محقق شد» منتشر کرد، ولی خواندن چنین کتابی همانقدر برای غیر محقق مفید است که خواندن کتاب «چگونه می‌شود میلیونر شد» برای فقیر خانه به دوش. در ضمن شایان ذکر است که کتابهای نوع

هر مسأله‌ای جنبه‌های بسیار دارد، در نقد کتاب نیز دست کم پنج دیدگاه وجود دارد که با یکدیگر تفاوت آشکار دارند: دیدگاه نویسنده، خواننده، ویراستار، ناشر، و حامی و مشوق. من با تمام این دیدگاهها از نزدیک آشنا هستم؛ زیرا کتاب بسیار خوانده‌ام، چند کتاب نوشته‌ام، و سی و شش سال است که سردبیری و ویراستاری مجله ایزیس را به عهده دارم. همچنین ناشر و سردبیر مجله اوزیریس نیز هستم و با نوشتن مقدمه و یا به طرق مختلف حامی و مشوق نشر بسیاری از کتابها هم بوده‌ام.

بعلاوه از همان اوان کار به اهمیت اساسی نقد خوب پی بردم، چرا که دانش بدون قدرشناسی و انتقاد نمی‌تواند پیشرفت کند. کمی پس از آغاز انتشار ایزیس (در ۱۹۱۲) و جیزه‌ای تحت عنوان توصیه‌هایی به نویسندگان ایزیس نوشتم. نوشته حاضر تا حدی مبتنی بر این توصیه‌ها و تا حدی نیز مبتنی بر یادداشتهایی است که وقتی مسأله نقدنویسی در سمینار تاریخ علوم دانشگاه هاروارد در مارس ۱۹۳۹ مطرح شد، نوشته‌ام. دست کم سی و شش سال است که به این موضوع می‌اندیشم و آن را از زوایای مختلف بررسی می‌کنم. شاید بی‌فایده نباشد که حاصل تجربیات خود را در اینجا بیان کنم.

اخیر به قلم ثروتمندان نیست، برعکس کار شیادان بینوا و قلم-بمزدان بیچاره‌ای است که ناشران زرنگ استثمارشان می‌کنند. چند نکته‌ای که می‌خواهم در اینجا ذکر کنم به قصد حل مشکل نیست و صرفاً برای یاری کردن به آن دسته از خوانندگانی است که خود طبع و مایه این کار را دارند و از راهنمائی‌هایی که به آنها می‌شود حداکثر استفاده را می‌کنند.

از کتاب چگونه دانش و حکمت جذب می‌کنیم؟ به این دو مورد توجه کنید: وقتی به تابلوی نقاشی نگاه می‌کنیم، در یک نظر تمامی آن را می‌بینیم. البته با تأمل و تدقیق بیشتر جزئیات مربوط به رنگ و طرح و مایه و سایه‌روشن که در نظر اول قابل تشخیص نیست، آشکار می‌شود؛ ولی بهر تقدیر شناخت اصلی ما از تابلوی نقاشی در یک نظر، گویی با یک شهود واحد، حاصل می‌شود. برعکس وقتی به یک سنفونی گوش می‌دهیم، تمامی پیام آن را بلافاصله نمی‌گیریم، باید تا به آخر گوش کنیم و اگر قطعه بلندی باشد بخاطر سپردن تمام آن با یکبار شنیدن ممکن نیست. بازبینی یک اثر نقاشی نوعی درون پیچی و «لف» معنوی است، و گوش کردن به موسیقی نوعی بازگشایی و «نشر» معنوی. کتاب خوانی چیزی بین این دو است، زیرا اگر کتابی فهرست مندرجات کاملی داشته باشد، حتی قبل از خواندن کتاب می‌توان تمامی آن را دریافت. در تمام موارد، در نگاه کردن به نقاشی، در گوش دادن به موسیقی و در کتاب خواندن، اگر نگاه کردن و گوش دادن و خواندن ما امری فعال و خلاق و انتقادی نباشد، بهره چندانی نخواهیم برد و اینهمه نیاز به تجربه و انرژی دارد. بدون صرف انرژی و داشتن تجربه نفعی عایدمان نخواهد شد.

هنر خواندن مستلزم هنر خواندن است و گاه حذف و ظفره در خواندن به انرژی بیشتری نیاز دارد تا مطالعه بی وقفه بی حاصل. بسیاری از کسانی که آرزوی محقق شدن دارند هرگز چیزی یاد نمی‌گیرند، نه اینکه چون کتاب نمی‌خوانند، بلکه مهمتر از آن نمی‌توانند کتاب بخوانند: همچون اسب عساری که چشم بند زده و مدام دور خود می‌چرخد.

قبل از آنکه به خواندن یک کتاب تحقیقی بپردازیم، باید ببینیم که ارزش خواندن دارد یا نه و اگر دارد باید خود را آماده کنیم نوع مطالعه‌ای که می‌طلبید ارزیابی داریم. فهرست مندرجات، مطالب کتاب و ساختمان آن را بر ایمان باز می‌نماید. پیشگفتار و مقدمه قصد و روش مؤلف را شرح می‌دهد. کتابنامه فهرست منابع را بدست می‌دهد. فهرست الفبایی اعلام و موضوعات کار نوعی «نمونه برداری» از کتاب را تسهیل می‌بخشد. با استفاده از این ابزار اولیه تحقیق، هر محقق هشیار می‌تواند تصمیم بگیرد تمام یا بخشی از کتاب را بخواند یا نه و یا آن را به کناری نهد. وقتی به خواندن می‌پردازد باید آماده باشد که مطالعه‌اش را قطع کند و

سرعت و شدت مطالعه را تنظیم نماید. برخی از دوستانم شهرت شیطانی تندخوانی بسیار دارند. راست است که من هم اگر بخواهم می‌توانم بسیار تند بخوانم، ولی اگر کتابی جلب توجهم را بکند و مشکل هم باشد، به کندی مطالعه می‌کنم. می‌گویند من بسیار تند خوانم، ولی انصاف باید داد بسیار کندخوان هم هستم. محقق جوان حتماً باید کار خود را با مطالعات اتفاقی و بی‌شائبه آغاز کند. با پیشرفت کار وقتی هدفش روشنتر شد، مطالعه‌اش هم باید گزیده‌تر شود، ولی همیشه باید مقداری مطالعه اتفاقی بکند و هرگز دست از آن نشوید. کافی نیست که فقط چشم به هدف و مقصد خود داشت و آن را در کانونی هر چه بهتر دید؛ باید به اطراف هم سرک کشید و گاه به افق‌های دور و دیگر نگریند. کتاب خواندن برای کسب اطلاع در موضوع یا موضوعات خاصی است؛ ولی اگر این اطلاع را در موضع خاصش ننهیم، مشکل بتوان به ارزش آن پی برد. باید کتاب را در کلیتش درک کرد.

خواندن کتاب و استفاده از آن مستلزم نقد آن است، جز آنکه لزوماً این نقد، نقد نوشتاری نیست. تا آنجا که به یاد دارم صادقانه باید بگویم هرگز به کتابی - از جمله به فرهنگها و اطلسها - مراجعه نکرده‌ام، بی آنکه نوعی نقد ذهنی از آن نکرده باشم. در واقع چگونه ممکن است بدون آنکه محتوای کتابی را شناسیم و ندانیم چه انتظاری از آن باید یا نباید داشت، از آن استفاده کنیم. محقق باید امکانات و تواناییهای بالقوه کتابهایش را بشناسد، همانطور که نجار کم و کیف ابزارش را می‌شناسد. این نکته‌ای پیش یا افتاده است، ولی چه بسیار محققانی را دیده‌ام که چون این دوراندیشیهای مسلم را نداشته‌اند، از کتاب سوء استفاده کرده‌اند. «نقد کتاب» به مفهوم فنی کلمه، یعنی نوشتن و چاپ نقد، تنها نوع خاصی از آن بررسی روشمند و منضبط است که درباره هر کتابی هرگاه بخواهم استفاده معقول از آن ببریم باید انجام دهیم. نتایج این بررسی، یا این داوری نهایی، اغلب در ذهن افراد به حاشیه:

(۱) البته گاه لازم است به چند کتاب بسرعت رجوع کرد که در این صورت فرصت «نقد» آنها نیست، ولی اینگونه مراجعات اتفاقی مراجعه و استفاده واقعی از کتاب بشمار نمی‌رود.

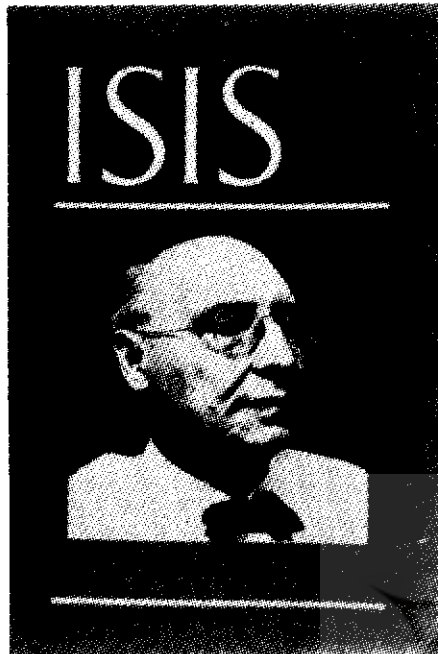
صورتی گسسته و نامربوط باقی می ماند؛ برخی خلاصه این نتایج را بر روی برگه یا در دفتر یادداشت خود می آورند، ولی حتی در این صورت هم زحمت به خود نمی دهند که آنها را به نحوی تنظیم کنند تا برای دیگران به سهولت قابل فهم باشد.

هدف از «نقد همگانی» - و این اصطلاحی است برای نقد به معنای خاص کلمه تا از نقد خصوصی که نقطه اوج هر مطالعه درستی است متمایز باشد - صرفاً رساندن نتایج تجزیه و تحلیل شخصی به عامه مردم است. محققى که چنین می کند وظیفه بس مهم اجتماعی را به انجام می رساند. محققان دیگر با خواندن نقد او می توانند خود تصمیم بگیرند کتاب ارزش مطالعه دارد یا نه. مهمتر از آن می توانند قدر شخصیت مؤلف و ارزش کار او را بشناسند. این سخن بدان معنا نیست که لزوماً رأی منتقد را پذیرفته اند و به او اعتماد کرده اند، مقصود آن است که هر چه منتقدی بنویسد نهایتاً به شکل گیری داوری آنها در باره کتاب کمک می کند. در وهله اول این داوری محدود است به حل این مشکل ساده: «این کتاب را بگیرم و بخوانم یا نه؟» داوری منتقد به شیوه های مختلف به خواننده یاری می دهد. من خود بارها به صرف اینکه نقد مخالفی از کتابی شده، آن کتاب را خریده ام.

نکات اصلی نقد خوب

نخستین نکته ای که باید به یادداشت این است که هر نقدی نه تنها کتاب مورد نظر، بلکه موضوعی را هم که کتاب درباره آنست باید شرح دهد و به ذکر خصوصیات آن بپردازد. البته گاه عنوان کتاب کاملاً مبین موضوع آن است. زندگینامه فارادی البته درباره فارادی است و اگر خواننده نقد فیزیکدان یا شیمیدان باشد، نام فارادی همانقدر نیاز به معرفی دارد که نام جورج واشینگتن و آبراهام لینکلن برای آمریکاییان. ولی اگر خواننده ریاضیدان فرانسوی یا جانورشناس مجار باشد شاید معرفی کوتاه فارادی بی فایده نباشد. در مورد افرادی که کمتر مشهورند، باید اطلاعات بیشتری داد، و بیشتر خوانندگان هم بی شک نیازمند چنین اطلاعاتی هستند. خوشبختانه با چند کلمه می توان از عهده این مهم برآمد: تاریخ تولد و مرگ، ملیت، جاهایی که در آن کار کرده، زمینه تحقیقات و دستاوردهای اصلی. از خواننده ای که اصلاً شخصی را نشناسد، نباید انتظار داشت به زندگینامه اش علاقه مند باشد.

به عبارت دیگر، منتقد نباید آنقدر خودمدار باشد که فکر کند اشخاص و اشیائی که او بخوبی می شناسد برای تمام خوانندگان حتی در علمی ترین مجلات هم همانقدر آشنا هستند. بسیاری از کتابها ظاهراً به موضوعی بسیار گسترده، فی المثل تاریخ کیمیاگری، می پردازند. این عنوان بظاهر جای هیچگونه



ابهام ندارد، ولی در واقع موضوعی بس گسترده است که چه بسا مؤلف به تمامی آن نپرداخته باشد. لازم است موضوع مورد نظر مؤلف آنچنان که در خود کتاب آمده دقیقاً توصیف شود. چه نوع کیمیاگری و در کجا و چه وقت؟

این مسأله ما را به نکته دوم می رساند. قصد و هدف مؤلف چیست؟ در پی اثبات چه چیز است؟ و اینهمه يك رشته سؤالات مختلف پیش می کشد که منتقد وظیفه دارد به آنها پاسخ گوید. شایستگی های مؤلف برای برآوردن هدفش کدامند؟ منابع اطلاعات او چیست؟ آیا واقعاً به منابع اصلی رجوع کرده و یا اساساً به منابع دست دوم متکی بوده؟ اگر منابع جدیدی دیده، آیا این منابع کافی بوده اند و درست مورد استفاده قرار گرفته اند؟ آیا کتابش بر شالوده ای استوار و ژرف بنا شده و اگر نه چرا آن را نوشته است؟ فراموش نکنید کتابی که بر پایه منابع دست دوم تألیف شده، اگر خوب نوشته شده باشد چه بسا کتابی خواندنی و مفید از آب در آید.

مؤلف از منابع چگونه استفاده کرده؟ روش یا روشهایش کدامند؟ نتیجه گیریها را چگونه سامان داده است؟ آیا کتابش ساختمان درستی دارد؟ گاهی (مثلاً در زندگینامه) سیر و بسط موضوع به ترتیب تاریخی است و باید هم باشد. ولی اتخاذ چنین روشی اغلب برای بسط موضوع کافی نیست و لازمست نه توالی



يك رشته بلکه چند رشته مختلف که در هم تنیده شده اند بررسی شود. در این صورت باید کتاب را تجزیه و تحلیل کرد و دید تقسیمات اصلی و فرعی موضوع و دیدگاههای مختلف بدرستی انجام گرفته اند یا نه.

اینک به هدف کلی کتاب می پردازیم. مؤلف تا چه حد در انجام آن توفیق یافته است؟ آیا حقایق تازه و آراء جدید بدست داده؟ آیا این کتاب به دانش و شناخت ما واقعاً چیزی افزوده و اگر چنین است دقیقاً چه چیزی افزوده است؟ جایگاه این کتاب در میان متون مربوط به این موضوع کدامست؟ آیا نسبت به کتابهای مشابه اش دامنه گسترده تری دارد یا نه؟ و آیا این دامنه را بهتر از آنها در بر می گیرد یا نه؟

منتقد به اکثر اینگونه سؤالات باید پاسخ دهد. البته سؤالات فرعی تری هم هست. کافی نیست که کتابی منابعش مستند و ساختمانش استوار باشد، باید نثرش هم خوب باشد. برای بدنویسی که اغلب نشانه فقر فکری است، جای هیچگونه عذری نیست.^۲ حق منتقد است (حقی که بسته به موقع می تواند از آن استفاده کند یا نکند) که از قطع و سبک و عنوان^۳ و کاغذ و چاپ و تصاویر کتاب سخن بگوید.

مقصودم از تصاویر کیفیت صوری آنهاست، ولی چه بسا لازم باشد محتوای تصاویر هم مورد بررسی کامل قرار گیرد. برخی محققان از نظر تصویرشناسی سخت درمانده اند. برخی دیگر برعکس نهایت کوشش خود را در انتخاب تصاویر اصیل و مربوط و توضیح و تبیین اصل و منشأ و معنی آنها به کار می برند و این هنری است که باید قدر آن در نقد گفته شود.

هر نقدی را باید با معرفی کامل کتابشناختی کتاب نقد شده، یعنی: عنوان کامل کتاب و عنوان یا عنوان فرعی آن، قطع کتاب (اگر نامتعارف است)، نام ناشر، محل و تاریخ نشر، آغاز کرد. قیمت و تیراژ نیز شایسته است ذکر شود. اینهمه به خواننده یا خریدار بالقوه کمک می کند و تمام اطلاعاتی را که می خواهد در اختیار او قرار می دهد.^۴

از نظر سردبیر مجله محققانی که قبول می کنند بر کتابی نقد بنویسند و نمی نویسند واقعاً خسارت جبران ناپذیری به بار می آورند و این عملی بسیار منجرکننده است. منتقدان بی مایه هم به سردبیر فشار می آورند نقدشان را چاپ کند، ولی این فشار در

مقابل زبانی که بر مؤلف و ناشر کتاب وارد می آید و نیز مردمی که می خواهند از کم و کیف کتاب آگاه شوند، هیچ است. بی شک حتی بهترین کتابها نیز به اندکی تبلیغ نیازمندند و طبیعی است که برای خریدن و خواندن کتاب نخست باید از وجودش خبردار شد. اگر محققی بخواهد به نویسنده ای ضرر بزند و از نقد کتابش در مجله ای خاص جلوگیری کند، راحت ترین راه برای رسیدن به این هدف شیطانی اینست که قبول کند بر آن نقد بنویسد و آنگاه زیر قولش بزند و طفره برود. چون نقد این کتاب به عهده او محول شده، طبعاً سردبیر مجله نمی تواند نقد آن را به دیگری واگذارد. البته چنین عملی کمتر با قصد و غرض انجام می گیرد، ولی صرف دفع الوقت کردن چه از سوء نیت برخیزد و چه از تنبلی و بی حالی، به هر حال نتیجه اش یکی است.

من شخصاً هیچ احترامی برای این دفع الوقت کنندگان قائل نیستم، هرچند که قبول دارم تقصیر آنها چه بسا ناشی از اوضاع و احوال ناخواسته باشد. شاید پس از اینکه با نیت پاک به مجله ای قول نوشتن نقدی را دادند، وظایف و کارهای تازه ای بر دوشان افتاده باشد. ولی معمولاً طفره و تأخیر علتش بی مایگی و ضعف اراده و اینگونه کمبودهای ذهنی است. گاهی نیز چون تصور نادرستی از يك کتاب داریم، نوشتن نقدی بر آن را می پذیریم، ولی پس از گرفتن کتاب و مطالعه آن می بینیم کتابی نیست که در ذهن داشتیم، بی علاقه می شویم و آن را به کنار می نهیم. البته در چنین مواردی اخلاق حکم می کند که کتاب را هر چه زودتر به سردبیر (یا ناشر) پس بدهیم، همانطور که اگر کتاب را خود خریده بودیم، پس می دادیم. این حق خریدار و منتقد است که کتابی را که دوست ندارد پس بدهد. خریدار اگر کتاب را پس ندهد دست کم فقط به خود ضرر زده است، ولی منتقد کتابی را که مال او نیست با تظاهر به نقدنویسی نزد خود نگاه داشته که البته عمل درستی نیست.

حاشیه:

۲) «آنکه خوب می اندیشد بیان روشنی هم دارد.» این گفته بوآلو [ادیب فرانسوی در قرن هفدهم] البته بیشتر در مورد معاصران او صادق است تا معاصران ما. مشاهیر اهل علم در روزگار ما که ظاهراً افراد تحصیلکرده ای هم هستند اغلب از زبان مادری خود شناخت ژرف لازم را ندارند و چه بسا اندیشه های روشن آنها از ناتوانی زبان و افکار استوارشان از ابهام بیان لطمه می بیند.

۳) شگفت آور است که برخی کتابها عنوانی همراه کننده دارند و این نکته ای است که باید در نقد ذکر شود، زیرا انقص بزرگی بشمار می آید. ولی منتقد نباید کتاب را چون عنوانش با محتوای آن نمی خواند یکسره محکوم کند؛ عنوان اشتباه است و نه لزوماً خود کتاب. باید به عنوان ایراد بگیریم و آنگاه محتوای واقعی کتاب را بی آنکه نقص برجسب آن باعث پیشداوری شود، مورد بررسی قرار دهیم.

۴) مثلاً قیمت کتاب را تا آنجا که ممکن است باید ذکر کرد. خواننده چه بسا آرزومند بدست آوردن کتاب باشد؛ ولی اگر قیمت آن از حد وسیع او بیشتر باشد، البته نمی تواند آن را بخرد.

من چون هم منتقد و هم سردبیر مجله‌ام بخوبی با این وضع آشنایم. بارها اتفاق افتاده که کتابی را برای نقد در مجله از ناشری خواسته‌ام و پس از گرفتن کتاب دیده‌ام کتابی که فکر می‌کرده‌ام نیست. در چنین مواردی یا آن را برای نقدنویسی به فرد دیگری داده‌ام (که احتمالاً به آن علاقه‌مند بوده) و یا اصلاً کتاب را شایسته نقد ندانسته‌ام و قیمت کتاب را به ناشر پرداخته‌ام و قضیه فیصله یافته است.

به گمان من طفره رفتن و امروز و فردا کردن اغلب به علت بی‌حالی و ماندگی ابتدایی است. بسیاری از افراد برای ادامه و حتی تکمیل کارها نیروی کافی دارند، ولی شروع کردن برایشان مشکل است. هر محقق و نویسنده‌ای با این نوع ماندگی آشناست. آغاز کردن یک کتاب جدید و حتی یک مقاله چقدر مشکل است! بر این منع اولیه به طرق گوناگون می‌توان فائق شد: می‌توان نقدنویسی را امری اتفاقی تلقی کرد، چنانکه گویی انسان برای خود و یا دوست نزدیکش چیزی نمی‌نویسد، و آن را در وهله اول زیاد جدی نگرفت و با این کار از آغاز تکلیف شاق بر دوش خود نهد؛ یا می‌توان کار را با ساده‌ترین تحقیقات اولیه آغاز کرد. آنگاه که تحقیقات به حد کافی انجام پذیرفت، انرژی لازم برای شروع نگارش خودبخود جمع شده است. هر کسی برای فائق آمدن بر بی‌حالی روحی‌اش ترفندهای خاص خود دارد، مگر آنکه آن قدر تنبل و بی‌اراده باشد که هیچ ترفندی کارگر نباشد. بدترین طفره‌روندگان و دفع‌الوقت کنندگان بیمار هستند و بهتر است آنان را به حال خودشان واگذاریم.

خیلی سهلتر است که بلافاصله پس از خواندن کتاب به نقد آن بپردازیم، هر چه زودتر بهتر. تا تنور داغ است نان را بپزید و تا افکار و اندیشه‌ها فیضان می‌کنند آنچه می‌خواهید بنویسید. هر قدر تأخیر کنید کار مشکلتر می‌شود. علت طفره رفتنهای مزمن همین است. هر قدر بیشتر بباید، جا سنگینتر می‌شود و تکان دادنش دشوارتر. وام روحی هم مثل وامهای دیگر است؛ هر چه کهنه‌تر شود، پرداختش مشکلتر است و بی‌جا تر.

وقتی می‌خواهم بر کتابی نقد بنویسم طبق عادت آن را در اوایل شب می‌خوانم و یادداشتهایم و یا صرفاً صفحات مورد نظر را روی برگه می‌نویسم. خود نقد در خلال شب در ذهنم شکل می‌گیرد و صبح فردا آماده‌ام یادداشتهایم را مطالعه کنم و مقدم را بنویسم. اگر مانعی پیش بیاید و کار نوشتن یکی دو روز عقب بیفتد، برآستی ناراحت می‌شوم، چرا که می‌دانم با تعویق آن کارم مشکلتر می‌شود و حتی بخشی از تازگی و برآزندگی را از دست می‌دهد. البته چه بسا برای نوشتن نقد به پژوهشهای تازه‌ای نیاز افتد که مدت انجام آن پیش‌بینی ناپذیر باشد، ولی مصلحت ایجاب می‌کند که حتی قبل از پایان گرفتن این پژوهشها نقد خود

را بنویسم و واقعاً هم نتایج این پژوهشها را می‌توان در چند پاراگراف نوشت و بعداً داخل نقد کرد، زیرا بندرت باعث بازنویسی نقد و تغییر نتیجه‌گیریها می‌شود. حتی در این صورت افراطی و نادر، مقرون به صرفه است که به بازنویسی نقد بپردازیم تا اینکه کار نقدنویسی اولیه را به عهده تعویق افکنیم.

اندکی پس از تأسیس مجله ایزیس، نامه‌ای از یک پژوهنده سرشناس ایتالیایی دریافت داشتم که تقاضا کرده بود برایش کتاب بفرستم تا بر آنها نقد بنویسد. من هم به چند ناشر نامه نوشتم و کتاب گرفتم و برایش فرستادم، ولی حتی بر یکی از این کتابها هم نقد ننوشت. از نظر ناشران من ادعای بیجا کرده بودم، قولی داده بودم که در انجامش فرو ماندم. البته تقصیر من نبود، حقه‌باز هم نبودم، ولی مسؤلیت این کار با من بود. برآستی این محقق سرشناس هرگز به ذهنش خطور کرده است که چه زیانی به من زده؟ مجله تازه کاری مثل ایزیس که هنوز اعتبار و شهرتی کسب نکرده بود، با این ترفندها بی‌آبرو می‌شد.

وقتی آلمانها در جنگ اول به بلژیک حمله کردند و من ناچار شدم خانه و کتابخانه و وطنم را ترک کنم، از چند کتاب که ناشران برای نقد برآیم فرستاده بودند و هنوز فرصت نقدنویسی بر آنها را نیافته بودم، یادداشت برداشتم و با خود بهمراه بردم. پنج سیال بعد که انتشار ایزیس از سر گرفته شد، در شماره جدید (شماره ۵) نقد تمام این کتابها آمده بود و من دینم را ادا کرده بودم.

امروزه ناشران معمولاً به ثروت اندوزی بیش از پیشرفت دانش علاقه‌مندند. از تجاهل عارفهای حرفه‌نشر یکی هم اینست که اکنون که امکان نشر کتابهای اصیل و بدیع، این ثمره یک عمر تحقیق شرافتمندانه، هر روز مشکلتر می‌شود، دستگاههای انتشاراتی مدام در پی آنند که به تولید کتابهایی بپردازند که عجولانه در باب موضوعات آشنا و تکراری نوشته شده، کتابهایی که گویی برای سفارش تألیف یافته، کتابهای «شیک» به منظور نفع مادی. برخی از این کتابها را البته افراد ذیصلاح نوشته‌اند و کتابهای خوبی است، ولی حتی در این صورت هم به احتمال زیاد سطحی هستند. وقتی راجع به موضوعی، فی‌المثل زندگی و آثار دانشمندی مشهور، شش کتاب نوشته شد، کتاب هفتم طبق موازین نشر یک کوشش ادبی است و اگر مبتنی بر کتابهای قبلی باشد دیگر چه ارزشی دارد؟ این کتاب معمولاً بدتر از کتابهای

قبلی و بندرت بهتر از آنها خواهد بود.

اگر کتابهای اصیل و بدیع، چنانکه ذکرش گذشت، سرانجام به حلیه طبع آراسته شدند، برآستی شایسته است که بدقت مورد نقد و بررسی قرار گیرند. برعکس، کتابهایی که علت وجودیشان نفع تجاری است، هیچ لزومی ندارد که در مجلات علمی و تحقیقی مفصلاً ارزیابی شوند. ناشران اینگونه کتب میلی به نقد عالمانه ندارند و همان معرفی سطحی روزنامه‌ها را ترجیح می‌دهند.

اینک به چند نمونه نقدنویسی که بهتر است از آنها اجتناب کرد می‌پردازیم. نخست نقد «منتقد خودخواه» را در نظر بگیرید که بیشتر به خودش می‌پردازد تا به کتاب نقد شده و نویسنده آن. قصد او معرفی کتاب نیست، مطرح کردن شایستگیهای خودش است. نقد او چه بسا خواندنی و آموزنده باشد، ولی به هر تقدیر به سوالات خواننده (سوالاتی که قبلاً ذکر آن رفت) پاسخی نمی‌دهد. پس از خواندن چنین نقدی، انسان هنوز نه می‌داند نویسنده کتاب چه گفته و نه کتاب درباره چیست.

نقد «آقای مجهول الهویه» را در نظر بگیرید که می‌کوشد نادانی و بیماریگش را در پس عمقی ظاهری پنهان کند. می‌کوشد این احساس را در خواننده ایجاد کند که دانشی ژرف دارد، آنقدر ژرف که بیان روشن و فصیح از ذکر آن عاجز است. جملاتش مبهم و غامض است، به اشاره و تلمیح سخن می‌گوید و البته کسی هم از کتاب نقد شده چیزی دستگیرش نمی‌شود.

منتقدانی هستند آنقدر «بی طرف» که هیچ کمکی به خواننده نمی‌کنند. می‌ترسند متعهد به رأی و نظری شوند، مبادا ناچار شوند از آنها دفاع کنند. در یک جمله هم «آری» می‌گویند هم «نه». این منتقدان مرا به یاد آن فرانسوی می‌اندازند که برای نقد نوشتن کتاب را نمی‌خواند و می‌گفت «می‌خواهم کاملاً بی طرف باشم، اگر کتاب را بخوانم ممکن است به آن علاقه‌مند شوم و یا بدم بیاید و طبعاً در این دو حالت بی طرفی غیر ممکن است.» بسیاری از منتقدان همین راه را می‌روند، نه اینکه بخواهند بی طرف بمانند، بلکه صرفاً به این علت که رونویس کردن پیشگفتار و یادداشت پشت جلد کتاب کاری بس ساده است.^۵ برخی نیز فهرست مندرجات کتاب را رونویس می‌کنند که البته کاری سهل است، ولی برای معرفی مندرجات کتاب راههای بهتر و کویاتر وجود دارد که شرافتمندانه‌تر است.

بعضی منتقدان [اهل مبالغه‌اند و] فقط صفت عالی به کار می‌برند. نمی‌گویند «کتاب بدی است»، می‌گویند «بدترین کتابی است که تاکنون نوشته شده» و یا برعکس «بهترین کتاب است». باید پرسید از کجا می‌دانید؟ مگر تمام کتابهای عالم را خوانده‌اید؟ پلینی بزرگ مدتها قبل گفته است که هیچ کتابی آنقدر بد نیست که نتوان چیز خوبی از آن بیرون کشید. وظیفه



منتقد است که همین خوبی را متذکر شود. از سوی دیگر هیچ کتابی نیست که شایسته تمجید بی قید و شرط باشد، ضمناً کتاب خوب در مقابل هر انتقاد مخالف پابرجا می‌ماند. نویسندگان کتابهای خوب می‌خواهند غلظهایشان نشان داده شود تا در رفع آن بکوشند و کتاب را اصلاح کنند.

منتقدان فضل فروش فقط ذکر اغلاط می‌کنند و در این کار غلو می‌ورزند. آنچنان بر غلظها تکیه می‌کنند (اغلب غلظهای پیش یا افتاده) که خوانندگان بی توجه اطمینان پیدا می‌کنند که کتاب سراپا غلط است. البته خوانندگانی هشیارتر که بوی فضل فروشی می‌شنوند، اینقدر گمراه نمی‌شوند. به قضاوت منتقد اعتماد نمی‌کنند و می‌کوشند خود کتاب را به دست بیاورند و ببینند.

برخی منتقدان تنگ نظر کتاب پر حجمی را به دست می‌گیرند و به جای آنکه کتاب را در کلیتش بنگرند، برعکس رفتار می‌کنند. در فهرست اعلام دنبال اسم خود یا اسم دوستانشان یا موضوعات پرت و جزئی می‌گردند و بر مبنای چند نمونه پیش یا افتاده به قضاوت می‌پردازند (و اغلب هم حکم محکومیت می‌دهند). میدان دیدشان آنقدر تنگ است که قصد و هدف مؤلف را اصلاً نمی‌بینند، حتی به فکر دیدن آن نیستند، آنچه مطرح است هدف خود آنهاست؛ تنها بخشهایی جزئی از کتاب را می‌بینند و با اینهمه وانمود می‌کنند انگار تمام کتاب را دیده‌اند.^۶

البته اگر کتابی مفصل و پیچیده باشد، حق آن است که منتقد پس از شرح تمامی کتاب، بررسی خود را به بخشی که بیش از همه شایسته نقد است محدود کند. در این صورت باید این نکته را

حاشیه:

۵) در کتابشناسیهای انتقادی که در مجله ایزیس چاپ می‌شود، پس از ذکر مشخصات کتاب یا مقاله معمولاً چکیده‌ای از مقدمه، متن و حتی یادداشت روی جلد کتاب می‌آید. این کار نقد کتاب بشمار نمی‌آید، صرفاً بیان نظر نویسنده کتاب است با کلمات خود او و نقد کتاب از آن مستفاد نمی‌شود.

۶) Pliny the Elder، ادیب رومی، متوفی ۷۹ میلادی. این گفته او را برادرزاده‌اش پلینی کوچک (نامه‌ها، کتاب سوم، شماره ۵) نقل کرده است.

۷) مقایسه کنید با این گفته منتقد فرانسوی ادوار شره (Edouard Scherer، ۱۸۱۵ تا ۱۸۸۹) که از برخی جهات بر منتقد مشهورتر و بزرگتر معاصرش سنت بوو (۱۸۰۴ تا ۱۸۶۹) برتری دارد. شره می‌گوید: «هیچ چیز شایعتر از این نیست که آنچه در کتاب است نبینیم و آنچه در کتاب نیست ببینیم.»

متذکر شود که تنها به بررسی بخشی از کتاب پرداخته و البته باید رابطه و تناسب این بخش را با کل کتاب نیز بیان کند.

از «ظفره‌رونده دفع الوقت کن» قبلاً سخن گفتیم. البته نقد نوشتن او را نباید به حساب بدفهمی او از کتاب دانست. خیانت او جنبه دیگری دارد، در واقع بیشتر به خود خیانت می‌کند تا به نویسنده. بدقولیش او را لومی دهد. گاهی در دفاع از اومی گویند «فراموشکار» است. ولی او هرگز چیزی را فراموش نمی‌کند. مثل افرادی است که کتابی قرض می‌کنند و آن را پس نمی‌دهند. می‌گویند «فراموشکار» اند؛ و دانشناسان ثابت کرده‌اند که آنها فقط کتابهایی را «فراموش» می‌کنند که خیال پس‌دادنش را ندارند. به جای آنکه قولشان را نگه دارند کتاب را نگه می‌دارند.

در نقد کتاب، نقدنویسان بویژه نقدنویسان جوان (که هنوز شهرتی نیافته‌اند) باید از این نکته غافل نباشند که نوشتن نقد بر یک کتاب «معمولی و قابل تحمل» کار آسانی نیست.^{۱۰} عمل شخصی که کتابی را ناچیز می‌شمرد و «پیف پیف» می‌کند در حالیکه هنوز نشان نداده است خود چند مرده حلاج است، عملی منزجرکننده است. نوشتن کتاب مستلزم تداوم کوششی بس عظیم است که اکثر مردم توان آن را ندارند. هر کتابی که با صداقت نوشته شده، علی‌رغم نواقصش، شایسته حرمت است.

البته ناتوانی در نوشتن کتاب، یعنی سوق دادن مجموعه عظیمی از آراء و امور واقع در نظمی چشمگیر، چه بسا با فضایل بزرگی از نوع دیگر و یا حتی با نبوغ همبسته باشد. بهترین نمونه این همبستگی را در لئوناردو داونچی می‌بینیم. ولی البته در اغلب موارد این ناتوانی ربطی به نبوغ ندارد، و صرفاً معلول بی‌ارادگی و فقدان فهم و درک است. فرق میان فوران افکار و احساسات و نوشتن یک کتاب موزون و خوش ترکیب را می‌توان به فرق میان نظر بازیهی اتفاقی و زناشویی مسؤولانه تشبیه کرد.^{۱۱} بسیاری از مردم حاضرند با آراء مختلف نظر بازی کنند، ولی بیشتر نمی‌روند. شگفت آنکه افرادی که آنقدر نیرو و استقامت در خود جمع نمی‌کنند که یک کتاب کامل بنویسند، اغلب تندترین منتقدان کتابهای دیگرانند.

نباید میان کتابهای عامه‌پسند یا نیمه عامه‌پسند که فی‌المثل درباره زندگی مشاهیر نوشته شده و کتابهای درسی ابتدایی که استادی برای راهنمایی مبتدیان نگاشته، اشتباه کرد. کتابهای نوع اخیر شایسته است با دقت تمام نقد شوند، هرچند یافتن منتقدان شایسته و معقول که مایل به انجام این کار باشند فوق‌العاده مشکل است. محققان کارآموده اغلب آنقدر فاضل‌مآب و مغرورند که به نقد چنین کتابهایی نمی‌پردازند، نقدی که باید نسبت به اصول و مبادی سختگیر و نسبت به جزئیات ملایم باشد و همواره لحنی محبت‌آمیز داشته باشد. شاید بهترین



داور کتابهای ابتدایی مرد جوانی باشد که هنوز از ابتدائیات چندان دورتر نرفته است، بدان شرط که فروتنی و کرامت نفس را هم فراموش نکند.

برخی از خوانندگان گمان می‌کنند اهمیت کتاب بستگی به طول نقدی دارد که از آن کتاب شده است که البته اشتباه است. هیچ رابطه‌ای میان این دو وجود ندارد. وقتی کتابی خیلی خوب باشد، کافی است فقط آن را به اجمال توصیف و تمجید کنیم. برعکس، کتابهای معیوب به علت عیبشان نیاز به بسط مقال دارند. اگر کسی بگوید کتابی بد است، باید آن را ثابت کند. بنابراین کتاب ناقص بیشتر به نقد مفصل نیاز دارد تا کتاب کم‌نقصتر. البته کتابهایی هم وجود دارند آنقدر معیوب و بی‌ارزش که شایسته نقدشدن نیستند و کافی است نام آنها را در کتابشناسیها بیاوریم.

ولی می‌توان به نحو دیگری به این مسأله نگرست و گفت کتاب هر قدر بهتر باشد، نقد آن باید تندتر و شدیدتر نوشته شود. غلط در کتابهای «معیاری»، یعنی کتابهایی که اغلب به آنها مراجعه می‌شود، از غلطی که در کتابهای معمولی آمده بسیار خطرناکتر است. پس لازمست که اشتباهات مندرج در بهترین کتابها حتماً ذکر شود و اصلاح گردد. اشتباهات کتابهای بد به نسبت اهمیت کمتری دارند و ضمناً تعدادشان هم آنقدر زیاد است که برشمردنشان جز اتلاف وقت و کاغذ نیست. ساده‌تر آنست که کل کتاب را رد کنیم و به دست فراموشی بسپاریم. اگر بناست کتابی در همان زمینه نوشته شود چه بهتر که مآخذش چنین کتابهای نادرستی نباشد.

نقد خوب البته جنبه توصیفی و انتقادی دارد، ولی از جنبه آموزنده و نکته‌یاب آن هم نباید غافل ماند. هر نقد برجسته‌ای باید شامل چند نکته تازه (مربوط به امور واقع یا آراء و عقاید) درباره موضوع موردبررسی باشد، ولی این کار فقط از عهده محققان مجرب برمی‌آید. البته اگر نکته‌های تازه اهمیت اساسی داشته باشند، بهتر است آنها را در ضمن مقاله‌ای جداگانه مطرح کرد (و در نقد تنها اشاره‌ای گذرا به آنها نمود) تا جلب توجه کند. در غیر این صورت چه بسا کسی متوجه آنها نگردد و یا اهمیتشان بدرستی شناخته نشود.^{۱۲}

بهتر است نقد مفصل ننویسیم، زیرا احتمال خواندن نقدهای

که می‌دانم چنین عقیده و حکمی در بهترین مراتب ناقص و ناپخته است. من نهایت کوشش را کرده‌ام، با اینهمه چه بسا در اشتباه باشم و همواره نیز عمیقاً و فروتنانه از این خطر و نیز از نهای نبودن نقد و نظر خود آگاهم.

وقتی محقق نقد درستی بر یک کتاب می‌نویسد، به نویسنده و ناشر آن خدمت بزرگی کرده است، این دو باید بیش از همه سپاسگزار او باشند، زیرا که این خدمت عموماً کار عشق است و مجله‌های علمی نیز معمولاً جز همان یک نسخه کتاب نقد شده که به منتقد اهدا می‌کنند پاداشی دیگر نمی‌دهند.^{۱۱} این اهدائیه را مشکل بتوان حق الزحمه خواند، زیرا مبلغ آن بسیار کم است، بهتر است آن را هدیه‌ای دوستانه برای خدمتی دوستانه نامید.

هر محقق شایسته است در عمرش چند نقدی بنویسد. نقد کتابهایی که او بحق به علت تحقیقاتش باید بنویسد و منتشر کند جزئی از مسؤلیت کلی اوست. البته هیچ محقق نباید نقد بسیار بنویسد، با این کار سطح نقدها و قدر خودش را پایین می‌آورد، ولی باید حتماً چند نقدی بنویسد، نقدهایی که در حد امکان ناب و شایسته باشند.

کوتاه بیش از نقدهای بلند است. منتقدان اغلب می‌پرسند طول متعارف یک نقد چقدر باید باشد. پاسخ دادن به این سؤال دشوار است و بستگی به موردش دارد، ولی به عقیده من با هزار کلمه و یا حتی کمتر می‌توان حق هر کتابی را ادا کرد و ارزیابی و توصیف کافی از آن بدست داد.

طبق یک سنت قدیمی معمولاً در مجلات معتبر انگلیسی نقدها را بدون امضا چاپ می‌کنند. چنین روشی در مجله ایزیس قابل قبول نیست، زیرا اولاً ارزش یک نقد (همانند ارزش هر مقاله‌ای) بعضاً به شایستگیهای مؤلفش بستگی دارد^{۱۲} و ثانیاً مقالات امضا نشده را به سردبیر یا ویراستار مجله نسبت می‌دهند که نسبت نامعقولی است. مسؤلیت نقد را باید به دوش نویسنده‌اش نهاد. من به عنوان سردبیر مجله ایزیس نقدهای موافقی را چاپ کرده‌ام که با آنها مخالف بوده‌ام. و از آن ناراحت‌کننده‌تر نقد مخالف بر کتابهایی را منتشر کرده‌ام که شخصاً آن کتابها را تحسین می‌کردم. در هر دو مورد لازم بود منتقد بدون هیچ مانعی نظرش را بگوید. منتقد آگاه هر چه می‌خواهد باید بنویسد، ولی البته به امضای خودش.

شک نیست منتقدان نیز همانقدر در معرض اشتباهند که مصنفان. هر قدر هم حزم و احتیاط پیشه کنند، ناگزیر مرتکب اشتباه- اشتباه در واقعیت یا قضاوت- خواهند شد. چه بسا ظفره‌روندگان که نوشتن نقد را به تعویق می‌اندازند و یا اصولاً نقد نمی‌نویسند، شاید علت این کارشان نوعی ترس بیمارگونه از اشتباه‌نویسی باشد. چنین ترسی بیگمان خود اشتباه است. آدمیان باید بیاموزند که نقص خود را بپذیرند. البته باید تا حد ممکن بکوشیم از اشتباه بپرهیزیم ولی این نکته را هم نباید از یاد ببریم که محدودیتهای طبیعت ما محدودیتهای تکالیف ما را ایجاد می‌کند. از هیچکس نباید انتظار داشت بیش از آنچه که واقعاً می‌تواند انجام دهد.

این نکته را هم بیفزایم که امکان اشتباه بجای آنکه مانع من باشد مشوق من است. اگر اطمینان داشتم حقیقت، تمامی حقیقت، و ا می‌دانم جرأت انتقاد در خود نمی‌دیدم، زیرا حکم من حکم نهایی بی برگشت بود. من پس از اینکه صادقانه و بدقت کتابی را خواندم، از بیان صریح عقیده خود هیچ ابایی ندارم، چرا

اشتباه‌های رایج در مطالعات فزنی

حاشیه:

۸) اصولاً نوشتن کتاب «معمولی» که بشود تحملش کرد کم کاری نیست، ولی نوشتن کتاب بد بسیار ساده است (هر چند برخی کتابهای بد باید در نهایت صعبت تألیف شده باشند). فن نگارش مستلزم گامهایی چند است: ۱) شناخت کلمات؛ ۲) جمله‌سازی؛ ۳) انشاء پاراگراف؛ ۴) انشاء مقاله و فصل کتاب؛ ۵) تألیف کتاب. برخی ابلهان یک دفعه به یله پنجم می‌پرند؛ چند ترفند استراتژیک می‌دانند، بی آنکه به تاکتیک فکر کنند. در نوشتن کتاب، آن هم کتابهای بسیار، تبحر دارند و مایه و محتوای کتاب برایشان مطرح نیست. کتابهایشان معمولاً «سودآور» است و ناشران هم دوستانشان دارند.

۹) این تشبیه را به فریود نسبت می‌دهند، ولی نمی‌دانم کی و در کجا آن را گفته است. پس دست کم فعلاً مسؤلیت آن را خود به عهده می‌گیرم.

۱۰) نمونه کلاسیک آن نقد هنری شفر H. Scheffer بر کتاب اصول ریاضیات وایتهد و راسل است (مجله ایزیس، سال ۱۹۲۶، شماره ۸، ص ۲۲۶ تا ۲۳۱).

۱۱) تمجید و تقیب ارزش مطلق ندارند. بستگی دارد چه کسی تمجید یا تقیب می‌کند. تقیب شدن از سوی یک ابله مساوی است با تمجید شنیدن از یک خردمند.

۱۲) البته همیشه اینطور نبوده. حدود یک قرن پیش بلومفیلد برای نقدی که بر کتاب ایسوخولوس اثر ساموئل بانر در مجله ادینورا نوشت ۲۰ پوند [که در آن زمان پول هنگفتی بود] گرفت و برای نقد کتاب گنجینه بارکر نیز ۱۰۰ پوند حق الزحمه دریافت کرد. براسی آن دوره عصر طلائی منتقدان دانشمند بود، ولی عصر طلائی نقد هم بود؛ من شک دارم.